

# عشق

## در سرمایه‌داری و سوسیالیسم

تاتیانا کازارلی<sup>۱</sup>



ترجمه‌ی علی راغب و حسن ایقانی



<sup>۱</sup> Tatiana Cozzarelli

## عشق در عصر سرمایه‌داری ۲

هر کسی که روز ولنتاین را تنها و بی‌یار گذرانده باشد، از فشار اجتماعی برای بودن در یک رابطه‌ی عاشقانه آگاه است. به‌سختی می‌توانید جایی بروید که خبری از شکلات‌های قلبی، گل، کارت‌های تبریکی که عشق فناپذیر را اعلام می‌کنند، نباشد. جشن گرفتن ولنتاین می‌تواند در سال‌های اول یک رابطه بامزه باشد، حتی اگر آن را یک جشن لوده‌بازی بدانید که به معنی سود فراوان برای سرمایه‌دارهاست. بعضی دیگر نیز کارکرد روز ولنتاین را در به‌کار انداختن علاقه در روابطی که دیگر به لحاظ عاطفی یا جنسی ارضانکننده نیست، می‌بینند. در نهایت نیز برای برخی این روز به‌طور وحشتناکی دلگیر و یادآور تنهایی و انزواست. برایشان قانع‌کننده است که به‌واسطه‌ی دوستانی که به نظر می‌رسد «آن یک نفر» را پیدا کرده‌اند، تنها گذاشته شده‌اند. این موضوع به‌طور مشخص درباره‌ی افرادی صدق می‌کند که با استانداردهای هنجاری، کم‌تر خوش‌آیند تلقی می‌شوند؛ همچنان که برای افراد بی‌جنس‌گرا که شاید تمایلی به داشتن رابطه‌ی رمانتیک یا جنسی نداشته باشند. همین‌طور در روزهای دیگر سال نیز فشار عظیم اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی‌ای بر روی افراد در رابطه وجود دارد و صرفاً این فشار در روز ۱۴ فوریه تقویت می‌شود.

انتظار این‌که همه باید یک یار پیدا کند، بیش‌تر در مراسم خانوادگی و در مراسم عروسی دیگران شدت می‌گیرد: «هنوزم دوست‌پسر داری؟ واقعاً؟ هیچ‌کس؟» اما موضوع بدین حوزه نیز محدود نمی‌شود. در مالیات‌ها، در فرم‌های سرشماری و درمانی از شما می‌پرسند: مجرد هستید یا متأهل؟ آن‌هایی که ازدواج کرده باشند، تخفیف مالیاتی می‌گیرند. آن‌هایی هم که مجرد باشند، با طرد اجتماعی بی‌انتهایی مواجه می‌شود. چه مجرد باشی، چه در یک رابطه‌ی ناخوشایند، در هر صورت بسیاری از افراد حسی از ایندست دارند که اگر تنها هستیم و یا احساس رضایت نمی‌کنیم، تقصیر خود ماست. اما اگر فمینیست‌های دهه‌ی هفتاد یک چیز را به ما آموخته باشند این است که امر شخصی امری است سیاسی. این‌جا یک مجموعه عوامل نظام‌مند در جریان است.

در حقیقت این که کسی مجرد باشد یا در رابطه، در هر صورت سرمایه‌داری روی تمام امکان‌های رمانتیک مهر نادرست می‌زند؛ عشق در عصر سرمایه‌داری حامل محدودیت‌های جدی اجتماعی و اقتصادی است. امروز عشق، «ناب» و «آزاد» نیست؛ بلکه نظامی از بدبختی، ظلم و استثمار آن را محدود کرده است.

### مقاصد طبقاتی عشق

ارتباط بین عشق، ازدواج و رابطه‌ی جنسی بخش غیر قابل‌تغییر جامعه نیست؛ عشق تاریخی دارد و همواره به یک صورت فهم نشده است. طبقه‌ی حاکم همواره از عشق برای مقاصد خود استفاده کرده است و سرمایه‌داری نیز از این موضوع مستثنی نیست. اگرچه می‌توانیم انواع متفاوتی از عشق را برای مردم مختلف حس کنیم، همان‌طور که عشق رمانتیکی که به واسطه‌ی ازدواج بیان می‌شود در سازمان‌های اجتماعی دارای مزیت است. الکساندرا کولونتای، انقلابی بولشویک، این موضوع را حدود یک قرن پیش این‌طور طرح می‌کند که «جامعه‌ی بورژوازی به روی اصول فردگرایانه و رقابت بنا شده است و در آن، جایی برای دوستی و عامل اخلاقی نیست. دوستی به‌هیچ‌وجه کمکی نمی‌کند و ممکن است مانع از رسیدن به مقاصد طبقاتی شود».

اما این «مقاصد طبقاتی» چیستند؟ این مقاصد، رقابت فراتر از همبستگی، خانواده فراتر از اجتماع، و ملی‌گرایی فراتر از انترناسیونالیسم است. آن‌ها عصاره‌ی نیروی کار بدون مزد در قالب مراقبت از کودکان، تمیزکاری و آشپزی هستند - که به‌طور معمول به وسیله‌ی زنانی انجام می‌شوند که از آن‌ها انتظار می‌رود عشق‌شان را با کار بی‌مزد نشان دهند. برای زنان طبقه‌ی کارگر این کار بی‌مزد، دومین شیفت کاری حساب می‌شود - کاری که پس از آن که مشاغل‌شان را ترک می‌کنند، شروع می‌شود. برای ثروتمندان، بیش‌تر این کارهای بی‌مزد را زنان سیاه‌پوست و مهاجر با دست‌مزد کم انجام می‌دهند.

عشق ابزاری ایدئولوژیک است که ما را از یکدیگر جدا می‌کند و در برابر هم قرار می‌دهد. بیش‌تر والدین به‌سختی کار می‌کنند تا زندگی بهتری را برای فرزندانشان فراهم کنند؛ نه برای این که رضایت شخصی خود را به ارمغان بیاورند و نه برای بهبود

بخشیدن جامعه. هیچ جای تعجبی ندارد که عشق، ازدواج و زوجیت عاشقانه‌ی دو نفره برای سرمایه‌داری بسیار مهم است.

عشق و ازدواج به همان اندازه که یک قرارداد رمانتیک است، یک قرارداد اقتصادی نیز تلقی می‌شود. این رابطه به همان اندازه که حول محبت، مراقبت و همراهی است حول اشتراک اظهارهای بانکی، مالیات، رهن و وام نیز است. برای طبقه‌ی سرمایه‌دار این به معنی واگذار کردن اموال است. برای طبقه‌ی کارگر نیز یک خرج اساسی است که دولت از تأمین آن سر باز می‌زند. وقتی که دموکرات‌ها و جمهوری خواهان هر دو فقر را به خاطر فقدان خانواده‌های مستحکم ملامت می‌کنند، مشهود است؛ همگی مردم را به خاطر کارکردهای اقتصادی خانواده دعوت به در کنار هم بودن می‌کنند، نه عشق یا همراهی.

همزمان، در این بین سازوکارهایی نیز وجود دارد که بر کارکردهای اقتصادی عشق و ازدواج سرپوش می‌گذارند. یک استراتژی بازاریابی توده‌ای است که به ما می‌قبولاند که هر رابطه‌ی تک‌همسری‌ای، ولو ناکارآمدترین آن، تنها راه ما به سمت خوشبختی و امنیت است. بازاریاب‌ها به خوبی می‌دانند که چگونه فشار اجتماعی را به خصوص برای زنان، به سمت قرار گذاشتن و ازدواج کردن تشدید و آن‌ها را بزرگ‌نمایی کنند. به ما گفته می‌شود که لباس بخرید و آرایش کنید و رژیم بگیرید که جذاب شوید تا تنها نمانید و به همین منوال مردی را پیدا کنید و او را حفظ کنید. به ما گفته می‌شود که ما می‌توانیم راه خوش حالی را بخریم و در نتیجه به خریدن ادامه بدهیم و سرمایه‌داران نیز به سود بردن از این موضوع ادامه بدهند.

## مال من باش؛ عشق تملیکی

مزیت عشق به یار در نسبت با دیگر انواع عشق موجب می‌شود که فشار بسیاری بر همگان برای پیدا کردن «آن یک نفر» باشد و هنگامی که پیدا شد نیز، فشاری بیش‌تر. ایده‌ی این‌که ما می‌خواهیم بدن و پنداره‌های یک نفر را تصاحب کنیم تا «یگانه» فرد او باشیم، یک ایده‌ی رایج اما پیچیده است. در نهایت، آنچه تصاحب می‌کنید، ارزش شما

را در سرمایه‌داری تعیین می‌کند. به همین ترتیب، نیز داشتن دوست‌پسر یا دوست‌دختر، شوهر یا زن معیاری است برای ارزش اجتماعی.

خرید، تصاحب، تملیک - فعالیت‌هایی که ویژگی سرمایه‌داری هستند، تنها شامل چیزهای مادی نمی‌شود، شاهد قضیه هم پیامی است که روی بیش‌تر کارت‌های ولنتاین، شکلات‌های قلب و عروسک‌ها چاپ می‌شود: مال من باش.

اما این هم برای زوج بودن کافی نیست؛ روابط رمانتیک باید به صورت تک‌همسری نیز باشد. عشق تملیکی باعث می‌شود که احساس کنیم که اگر به کس دیگری میل داشته باشیم، مشکلی داریم و اگر طرف مقابل ما به کسی دیگری میل داشته باشد، یعنی دیگر دوست‌مان ندارد. عشق تملیکی روابط ما و خودمان را نیز از درون متلاشی می‌کند.

تک‌همسری اجباری (ولو در نظر) این بینش را تقویت می‌کند که کسی که دوستش داریم، می‌تواند تمام نیازهای جنسی ما را ارضا کند و این برابر است با فهرستی بلندبالا از خواسته از یک شخص. تک‌همسری و حسادت اموری ذاتی و در طبیعت انسان نیستند. بلکه عواقب ناشی از ساختاری اجتماعی است که عشق بین دو نفر را از دیگر صورت‌های عشق جدا می‌کند و به عشق متأهلی بیش از دیگر موارد امتیاز می‌بخشد. در عین حالی که جامعه این‌گونه تک‌همسری روح و بدن را تشویق می‌کند، شکاف‌ها نیز همواره عیان هستند. رواج رابطه‌های خارج از ازدواج و شایع بودن خیانت جنسی نشان می‌دهد که ممارست بر عشق به‌عنوان یک نوع مالکیت حتی زیر لوای سرمایه‌داری نیز به‌طور واقع کار نمی‌کند.

اگرچه زنان این حق قانونی را به دست آورده‌اند که دارایی شخصی همسرانشان نباشند (علی‌رغم این واقعیت که هنوز بسیاری از زنان توسط پدرانشان [به دیگری] «واگذار» می‌شوند)، احساس این‌که یار رمانتیک یک نفر نوعی دارایی است - به‌خصوص اگر این یار زن باشد - در فرهنگ ما ریشه‌دار باقی مانده است. این احساس که زنان به‌طور پیشینی دارایی (یک مرد) هستند وقتی خود را به‌عنوان مصداقی از استحقاق آن‌ها از بدن زنان نشان می‌دهند که مردها در مترو، بارها، محل کار و در خیابان، زن‌ها

را لمس و دستمالی می‌کنند. جنبش «من هم»<sup>۳</sup> این موضوع را برجسته کرد که چطور در جامعه‌ای که زنان به‌عنوان شیء در نظر گرفته می‌شوند، خشونت و تعرض جنسی شایع می‌شود. ما همه این مسایل را تجربه کرده‌ایم.

اما همه‌ی این‌ها چندان جدید نیستند. بیش از ۱۵۰ سال پیش، فریدریش انگلس در این زمینه گفته که «برای اطمینان از وفاداری زن و از این رو اصلیت [پدر بودن] فرزندان، او [زن] بی‌هیچ شرطی تحویل قدرت همسر می‌شد؛ اگر مرد زن را بکشد، او فقط به حقوق خود عمل کرده است». زن‌کشی، آخرین حلقه‌ی زنجیر بلند خشونت دولتی و ساختاری هم به وسیله‌ی جنبش «یک زن کم‌تر هم نه!»<sup>۴</sup> در سرتاسر آمریکای جنوبی برجسته شد. در ایالات متحده از هر چهار زن یک زن تجربه‌ی آزار خانگی از سمت شریک زندگی خود را دارد و هر دقیقه، بیست نفر به وسیله شریک صمیمی زندگی خود مورد آزار قرار می‌گیرد.

## به‌دام افتاده در رابطه‌ها

از سوی دیگر، نمونه‌هایی از زنان مستقل در حال ظهور هستند که به مردی برای مراقبت نیاز ندارند. در حقیقت، به‌تدریج زنان کم‌تری ازدواج می‌کنند و زنان بیش‌تری طلاق می‌گیرند و زوج‌های بیش‌تری بدون این‌که به دنبال به رسمیت شناخته شدن رابطه‌ی خود به وسیله‌ی دولت باشند، اقدام به زندگی با یکدیگر می‌کنند.

علی‌رغم عناصر مترقی این موضوع، چنین روایتی از زنان مستقل نسبت بدین واقعیت بی‌توجه است که حتی اگر ما به مردی برای نیمه‌ی دیگر خود نیاز نداشته باشیم، بیش‌تر ما به مرد، زن یا کسی برای کمک در پرداخت هزینه‌ها نیاز داریم. به‌طور فزاینده‌ای گذران زندگی تنها با یک درآمد، ناممکن می‌شود، به خصوص اگر پای چند

<sup>۳</sup> #MeeToo جنبش و هشتگ اینترنتی برای نشان دادن و تقابل شیوع تجاوز و آزار جنسی.

<sup>۴</sup> Ni Una Menos

جنبشی در آمریکای جنوبی در مقابله با خشونت، به خصوص زن‌کشی (قتل عمد زنان و دختران به دلیل جنسیت).

بچه هم در میان باشد و همین‌طور بدین دلیل که درآمد زنان، ۷۶ سنت در مقابل یک دلار مردان است. برای زنان لاتین و سیاه‌پوست این اختلاف حتی بیش‌تر هم است.

اکثر مواقع، روایت زن مستقل با فمینیست‌های «به‌پیش»<sup>۵</sup> که مدعی هستند زنان می‌توانند همه چیز را در کنار هم داشته باشند، مشارکت دارد: هم بزرگ کردن فرزندان و هم شکوفایی شغلی در جهان کسب‌وکار. این یک روایت از زن مستقل است؛ علی‌رغم تمام فقدان‌های مادی اساسی برای چنین استقلالی. چطور می‌توانیم مستقل باشیم وقتی نمی‌توانیم بدون داشتن حقوق دو نفر جایی را اجاره کنیم؟ حتی زمانی هم که درآمد خوبی را متصور باشیم، باز با هزینه‌های بزرگ کردن فرزند، ادامه دادن ممکن نیست.

این وابستگی اقتصادی برای بیش‌تر افراد شرایط را برای اتمام رابطه دشوار می‌کند، حتی اگر عشقی در میان نباشد. پیش از این هم به‌هم زدن، تأمین هزینه‌های روانی دل‌شکستگی و عادت به زندگی بدون شریک، کار دشواری بود. اگرچه این نوع از دشواری‌های عاطفی ترکیب می‌شوند با از دست رفتن مزیت‌های زندگی با درآمد خانوار دونفره و وقتی که به‌هم زدن به معنی مواجه شدن با عدم‌قطعیت پیدا کردن جایی برای اجاره‌ی مقرون‌به‌صرفه با درآمد یک نفر باشد. چیزی که به لطف پروژه‌های اعیانی‌سازی بیش از پیش نیز چالش‌برانگیز می‌شود.

موانع اقتصادی امکان ورود و خروج آزادانه به روابط، برای کسانی که در تلاش هستند از خشونت‌های خانگی نیز جان سالم به در ببرند، عواقب فاجعه‌باری در پی دارد. عدم‌اطمینان از شغلی که بتوان هزینه‌های زندگی را تقبل کرد، خانه‌ای که بتوان از پس اجاره‌ی آن برآمد یا درآمدی که فرزندان را بتوان با آن تأمین کرد، بسیاری را مجبور به ماندن در رابطه‌ای که در آن آزار می‌بینند، می‌کند؛ بدون این که راه خروجی را پیش خود ببینند. زنان بیش‌تر از مردان خود را قربانی خشونت خانگی می‌دانند و کم‌تر گزینه‌های امکان‌پذیر خروج از رابطه را چه از منظر اقتصادی و چه از منظر روانی پیش خود می‌بینند.

<sup>۵</sup> عقیده‌ی فمینیستی که پس از کتاب *Lean In* شریل سندبرگ شایع شد.

## محدودیت‌های بدن‌ها و آرزوهایمان: استرس‌های سرمایه‌داری و فقدان زمان

ولو آن‌که هنوز صبورانه و به‌طور عمیق عاشق شریک زندگی خود هستید، سرمایه‌داری توان بیان آن و زندگی دایمی با آن را محدود می‌کند. برای طبقه‌ی کارگر، زمانی که مشغول کار و در راه کار هستند، چنان خستگی‌ای ایجاد می‌کند که به‌سختی امکان رفع آن است. کار خانگی، مانند آشپزی، تمیزکاری و مراقبت از فرزندان خستگی ما را عمیق‌تر می‌کند. شتاب روزها گذران زمان ما با شریک زندگی‌مان و خودمان را محدودتر می‌کند و زندگی ما را به خوردن و خوابیدن و کار کردن تقلیل می‌دهد. هرچقدر هم از یک روز باقی بماند، انجام کاری بیش از تماشای تلویزیون برای لخت کردن ذهن و جسم کاری سخت است. اشتیاق، رابطه‌ی جنسی، صمیمیت و دوستی چیزهایی هستند که تا ابد به تعویق می‌افتند. علاوه بر این، استرس‌های روزانه‌ی ناشی از کار و مخارج علت رایج دعوا بین زوجها و به‌طور عام افزایش فاصله بین مردم است.

استرس‌های روزانه فشار عظیمی روی روابط رمانتیک وارد و زمان و انرژی و اشتیاق را محدود می‌کند. سرمایه‌داران صرفاً کار کارگران را به واسطه‌ی اجبار ما به کار کردن در ساعت‌های طولانی برای سود بالادستی‌ها نمی‌دزدند، آن‌ها به‌طور غیر مستقیم رابطه‌هایمان را نیز می‌دزدند. با گرفتن زمان و انرژی ما و پرداختی ناچیز، توانایی ما را برای ساختن عشق و ادامه‌ی شراکت زندگی کم می‌کنند.

## ساخت بنیانی برای عشق

دهه‌های گذشته به شکلی دارای برخی آزادی‌های جنسی و جنسیتی بوده است. افراد بیش‌تری امروز از دخمه درآمده‌اند و ازدواج بسیار کم‌تر از آنچه روزگاری بود، اجباری است. با این حال بسیاری از موارد بررسی‌شده در این‌جا اشاره دارد که مسأله‌ی ظواهر نیست؛ بلکه خود این نظام است. به‌طور ساختاری، سرمایه‌داری زمان ما را محدود و ما را مجبور می‌کند که در روابط بمانیم؛ از نظر ایدئولوژیک ما تحت تاثیر



همجنس‌گراهراسی و تراجنسیت‌هراسی تبدیل به شیء‌هایی برای تملیک می‌شویم. هیچ راهی برای تغییر این ساختارها و این ایدئولوژی‌ها بدون وسایل تولید و اراده‌ای برای اجرای آن وجود ندارد. عشق در سوسیالیسم ما را برای ساختن جامعه‌ای بر پایه‌ی عشق، چه درون رابطه‌ی عاطفی و چه خارج از آن آزاد می‌سازد. اما، نمی‌توانیم ایده‌آلیست باشیم؛ برای این‌که عشق آزاد باشد، باید با نابودی سرمایه‌داری و استثمار بنیان‌های اقتصادی لازم برای این آزادی را ایجاد کنیم.

## عشق و سوسیالیسم ۶

در طول تاریخ، عشق در خدمت طبقه‌ی حاکم بوده است. عشق در سوسیالیسم چگونه خواهد بود؟

### عشق تاریخ دارد

الکساندرا کولونتای یکی از پربرترین نویسندگان بلشویک در مباحث جنسیت، عشق و ازدواج است. همچون هر مارکسیست خوب دیگری، کولونتای عشق را به مثابه‌ی یک احساس ابدی و تغییرناپذیر تلقی نمی‌کند بلکه آن را یک برسازه‌ی تاریخی می‌بیند که در طول زمان تغییرات چشمگیری داشته است. عشق تاریخی دارد و در طول تاریخ از آن برای سازمان‌دهی جامعه به نفع یک طبقه‌ی کوچک حاکم استفاده شده است. کولونتای در متن *راه‌گشایی برای اروس بالدار*<sup>۷</sup> استدلال می‌کند که در «تمام مراحل تکامل تاریخی، جامعه هنجارهایی برقرار کرده که مشخص می‌کند عشق در چه زمانی و تحت چه شرایطی، "قانونی" است (به عبارت دیگر، با منافع گروه اجتماعی موجود مطابق است) و در چه زمانی و تحت چه شرایطی، گناه و مجرمانه است (یعنی، با تکالیف جامعه‌ی موجود در تضاد است)».

از این گذشته، انگلس در کتاب *منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت* می‌کوشد به طرز علمی تحول واحد خانواده‌ی هسته‌ای به خانواده‌ی بورژوایی را بررسی کند. او استدلال می‌کند که تا پیش از پیدایش مالکیت خصوصی، جوامع بر اساس واحدهای خانوادگی سازمان‌دهی نمی‌شدند و تفکیک سختی میان یک خانواده با خانواده‌ی دیگر وجود نداشت. در عوض، گروه‌ها به‌طور جمعی، تولید و نگهداری از فرزندان را سامان می‌دادند. تنها با پیدایش مالکیت خصوصی است که واحد خانواده به‌منظور به ارث رسیدن مالکیت خصوصی ایجاد شد. بعداً با تکوین سرمایه‌داری، خانواده‌ی «بورژوایی» شکل گرفت؛ پرولتاریا هیچ‌گونه اموالی برای به ارث گذاشتن نداشت و به همین ترتیب

۶ <https://www.leftvoice.org/Love-and-Socialism>

۷ [Make Way for the Winged Eros](#)

برای واحدهای خانواده ای که از بقیه‌ی اجتماع فاصله گرفته بودند، نیز هیچ بهره‌ای نداشت. انگلس پایان روابط مادرسالاری و تأسیس واحد خانواده را «شکست تاریخی جنس مؤنث» می‌نامد. پیدایش خانواده‌ی پدرسالار مقدم بر سرمایه‌داری بوده و به بنیان ساختار اقتصادی و اجتماعی در سرمایه‌داری بدل شد. از نظر ایدئولوژیک، این امر به‌عنوان تنها راه بیان و تنظیم روابط عاشقانه عادی سازی می‌شود.

## عشق در سرمایه‌داری

همان‌طور که اکثر مردم می‌توانند به شما بگویند، در سرمایه‌داری همه‌چیز برسر رقابت و فردگرایی است. گرچه این درست است اما تنها بخشی از ماجراست. این فقط فرد نیست که باید به آن پرداخت بلکه باید به واحد خانواده‌ی فردی توجه کرد. برخلاف دهکده‌ها یا قبایل، پایه‌ی سازه‌ی اصلی جامعه‌ی سرمایه‌داری خانواده هسته ای است. به دور از هر نوع آگاهی جمعی، سرمایه‌داری حکم می‌کند که ما بیش‌تر به همسر و فرزندان خود اهمیت دهیم تا سایر افراد جامعه‌ی خودمان و یا مهم‌تر از آن، سایر افراد جهان.

اگر خانواده‌ی هسته ای بخش جدایی‌ناپذیری برای حفظ نظام استثمار و مالکیت خصوصی باشد، عشق در سرمایه‌داری، فریبی است برای کارکردهای اقتصادی واحدهای خانواده. کولونتای می‌گوید: «هشیار باشید که ثبات خانواده - واحد اقتصادی که نظام بورژوازی بر آن استوار می‌شود - ایجاب می‌کند اعضای آن بیش از صرف روابط اقتصادی به یکدیگر متصل شوند، ایدئولوژی‌های انقلابی بورژوازی نوظهور، آرمان اخلاقی جدید عشق را تبلیغ می‌کنند که هم جسم را در برمی‌گیرد هم جان را». به عبارت دیگر، عشق مدرن را که با ازدواج پیوند می‌خورد سرمایه‌داری ابداع کرد.

از این گذشته، واحد خانواده خدمات مراقبت از کودکان، پختن غذا و شستن لباس را بدون هیچ گونه هزینه ای برای دولت یا سرمایه‌داران تضمین می‌کند که بیش‌تر آنها را زنان ارائه می‌کنند. خانواده به‌طور مشخص در قالب کار بدون مزد زنان، رقابت را در بیرون خانه و به همان میزان از خود گذشتگی را درون آن تضمین می‌کند. همان‌طور که کولونتای استدلال می‌کند: «اخلاق بورژوازی تماماً معطوف به تراکم سرمایه بود.

ایده‌آل این بود که زن و شوهر منفک از جامعه، هر دو برای بهبود وضعیت رفاه و افزایش ثروت واحد خانوادگی مختص به‌خود کار کنند».

نظام یادشده مجموعه محدودیت‌های مهمی بر روی عشق ایجاد می‌کند، از جمله ضرورت اقتصادی برای ماندن در رابطه و کمبود وقت برای صمیمیت. سوسیالیسم به معنای رهایی از این قیدها است. این به معنای عشق آزادی‌بخش است چنان‌که کولوننتای آن را «اروس بالدار»<sup>۸</sup> توصیف می‌کند.

### سوسیالیسم و پایان خانواده

از نظر بلشویک‌ها، عشق آزاد و آزادی زنان مؤلفه‌ی اصلی یک انقلاب سوسیالیستی بود. آنها به‌طور گسترده در مورد این موضوع نوشتند و بحث کردند و همچنین پیشرفته‌ترین قانون حقوق زنان را که جهان تاکنون دیده است، ارائه دادند. بلشویک‌ها سقط جنین و طلاق را قانونی و از همجنس‌گرایی جرم زدایی کردند و دولت از طریق کافه‌های عمومی و مراکز نگهداری از کودکان، کار بی‌مزد زنان را برعهده گرفت. اینها تنها اولین گام‌ها در جهت عقیده‌ی بلشویکی پایان خانواده بود که هم سرمایه‌دارانه و هم مردسالارانه قلمداد می‌شد. این تنها اولین گام‌ها برای لغو کار اجباری خانگی، اجتماعی کردن کار تولید مثل و گنجاندن آن در اقتصاد برنامه‌ریزی شده بود. تروتسکی می‌نویسد: «انقلاب کوشش قهرمانانه‌ی برای از بین بردن به اصطلاح "کانون خانوادگی" - آن نهاد باستانی، کهنه و راکد که در آن زن طبقات زحمتکش از کودکی تا زمان مرگ، در مطبخ‌خانه<sup>۹</sup> کار می‌کند، انجام داد. جایگاه خانواده به‌عنوان یک واحد اقتصادی کوچک حبس‌کننده باید به وسیله‌ی یک نظام کامل مراقبت و نگهداری اجتماعی - طبق برنامه‌ریزی - اشغال شود؛ نظامی که شامل زایش‌خانه‌ها،<sup>۱۰</sup>

<sup>۸</sup> "winged eros"

<sup>۹</sup> galley labor

<sup>۱۰</sup> Maternity houses

مراکز حمایتی دولتی برای بارداری خارج از ازدواج زنان

مهدکودک‌ها، پیش‌دبستانی‌ها، مدارس، غذاخوری‌های عمومی، خشکشویی‌های عمومی، ایستگاه‌های کمک‌های اولیه، بیمارستان‌ها، آسایشگاه‌ها، سازمان‌های ورزشی، سینماها و ... است. جذب کامل وظایف خانه‌داری خانواده به وسیله‌ی نهادهای جامعه‌ی سوسیالیستی، ضمن متحد کردن همه‌ی نسل‌ها در همبستگی و کمک متقابل، برای زن و بدین ترتیب برای زوج‌های عاشق، رهایی واقعی از بندهای هزار ساله را محقق می‌کند» (تروتسکی، انقلابی که به آن خیانت شد).

### عشق-رفاقت: ۱۱ عشق در سوسیالیسم

«عشق مدرن همیشه گناه می‌کند زیرا افکار و احساسات "قلب‌های عشاق" را به خود جذب و زوج عاشق را از جمع جدا می‌کند. در جامعه‌ی آینده چنین جدایی‌ای نه تنها زائد بلکه از نظر روان‌شناختی نیز قابل تصور نخواهد بود».

پایان خانواده به‌عنوان یک واحد اجتماعی و اقتصادی، بنیان عشق آزاد را تشکیل می‌دهد، جایی که افراد می‌توانند به میل خود و بدون ترس از عواقب اقتصادی وارد رابطه شوند و از آن خارج شوند. این امر بنیان برابری بین زن و مرد را تشکیل می‌دهد و الزام ساختاری نقش‌های جنسیتی را از بین می‌برد. همچنین، درهای جامعه را به‌جای تملک خصوصی به‌روی عشق، به‌عنوان یک رفاقت گسترده، باز خواهد کرد. همان‌طور که کولونتای استدلال می‌کند، اکنون درون سرمایه‌داری، عشق محدود به ازدواج نیست؛ از دوستان گرفته تا امور خارج از ازدواج تا مثلث‌های عاشقانه، عشق در شکاف‌ها در حال ترکیب است.

کولونتای معتقد است که تحت سوسیالیسم، گسترش عشق فراتر از یک شریک عاشقانه جزئی از سوسیالیسم است و می‌تواند اتحاد جماهیر شوروی نوپا را تقویت و تحکیم کند. وی می‌نویسد: «از نظر پرولتاریا واقعاً مهم و مطلوب نیست که احساسات مردم باید دامنه‌ی وسیع و غنی‌تری را گسترش دهد؟ و واقعاً پیچیدگی روان انسان و چندوجهی بودن تجربیات عاطفی نباید به رشد پیوندهای عاطفی و فکری بین افراد کمک کند که این مجموعه را قوی‌تر می‌کند؟» عشق خارج از ازدواج با سرمایه‌داری

در ستیز است. در سوسیالیسم، عشق گسترش می‌یابد و به چیزی بدل می‌شود که حتی کولونتای نیز برای توصیف کامل آن تلاش نکرده است.

با این حال، او از مفهوم رفیق برای توصیف عشق در سوسیالیسم استفاده می‌کند. برای یک بلشویک، یک رفیق بالاترین سطح از احترام را دارد - آنها افرادی بودند که شما مایل بودید در کنار آنها در مبارزه بمیرید؛ عمیق‌ترین ارتباط و همبستگی با هزاران نفر که بسیاری از آنها غریبه هستند و با هدف انقلابی متحد شده‌اند. کولونتای می‌گوید: «جامعه‌ی کمونیستی جدید بر اساس اصل رفاقت و همبستگی بنا شده است. همبستگی فقط آگاهی از منافع مشترک نیست؛ این امر همچنین به روابط به‌هم پیوسته‌ی فکری و عاطفی اعضای گروه وابسته است. برای ایجاد یک نظام اجتماعی بر پایه‌ی همبستگی و همکاری، ضروری است که افراد توانایی عشق و احساسات گرم را داشته باشند. بنابراین، ایدئولوژی پرولتری می‌کوشد تا هر یک از اعضای طبقه کارگر را آموزش دهد و تشویق کند تا بتوانند به پریشان‌حالی و نیازهای سایر اعضای طبقه پاسخ دهند و درک حساسی از دیگران و آگاهی نافذی از روابط فرد با جمع داشته باشند. همه‌ی این «احساسات گرم» - حساسیت، شفقت، همدردی و پاسخگویی - از یک منبع ناشی می‌شود: آنها جنبه‌هایی از عشق هستند، نه به معنای سطحی جنسی بلکه به معنای وسیع کلمه».

عشقی که کولونتای توصیف می‌کند به دنبال تصاحب کسی نیست، زیرا در کمونیسم، تصور تصرف منسوخ خواهد شد. دیگر «مال من باش» و سعی در مالکیت بدن یا خواسته‌های کسی وجود نخواهد داشت. بلکه جامعه عشق، مراقبت و عطوفت را نسبت به همه تشویق می‌کند.

درباره‌ی همه‌گیری افسردگی در سرمایه‌داری مطالب زیادی گفته شده است. گاردین در مقاله‌ی با عنوان «تولبرالیسم در حال ایجاد تنهایی است»<sup>۱۲</sup> استدلال می‌کند که همه‌گیری گسترده‌ی افسردگی و اضطراب ریشه در سرمایه‌داری دارد. در

<sup>۱۲</sup> ["Neoliberalism is creating loneliness"](#)

آن‌جا نوشته شده است: «هستی‌های انسانی، پستانداران فرااجتماعی،<sup>۱۳</sup> که مغز آن‌ها برای پاسخ دادن به افراد دیگر سیم‌کشی شده است، در حال پوست‌اندازی هستند. گرچه رفاه ما با زندگی دیگران ارتباط ناگسستنی دارد، اما در همه جا به ما گفته می‌شود که از طریق منافع شخصی رقابتی و فردگرایی افراطی پیشرفت خواهیم کرد». بنابراین، جمع‌گرایی و عشق رفیقانه‌ای که کولونتای توصیف می‌کند تنها چیزی است که می‌تواند به خلأ زندگی منزوی و پاره‌پاره‌ی ما پایان دهد. هیچ کس نمی‌تواند نیمه‌ی دیگر ما باشد، همه‌ی نیازهای ما را برآورده کند و همه‌ی زخم‌های ما را درمان کند. اگر چه که سرمایه‌داری اصرار دارد که می‌تواند. کولونتای می‌گوید: «جمع‌گرایی روح می‌تواند خودکفایی فردگرایانه را از بین ببرد و "سرما‌ی تنهایی درونی" که مردم فرهنگ بورژوازی سعی کرده‌اند از طریق عشق و ازدواج از آن فرار کنند، از بین خواهد رفت». در سوسیالیسم، این درک وجود خواهد داشت که عشق به دوستان، همسایگان و خانواده‌ی شما به همان اندازه‌ی عشق رمانتیک اهمیت دارد. این‌گونه خلاء نولیبرالی را که گاردین توصیف می‌کند پر خواهیم کرد.

در سرمایه‌داری، ما از نظر اقتصادی منزوی هستیم، در حالی که همیشه به دنبال یافتن نوعی پیوند اجتماعی هستیم که به‌ندرت به‌دست می‌آید. در سوسیالیسم، پیوند، همبستگی و رفاقت به وسیله‌ی ساختارهای اجتماعی و اقتصاد اعمال می‌شود.

## مسیر پیش رو

بنابراین چگونه جامعه‌ای بسازیم که «اروس بالدار» در آن امکان‌پذیر باشد؟ جامعه‌ای که عشق رفیقانه در آن امکان‌پذیر باشد؟

حتی در نظام موجود، ما می‌توانیم و باید از دیدگاه کولونتای - کنار گذاشتن حسادت، تصرف و ضرورت قرار دادن معشوق خود در اولویت - درس بگیریم. با این حال، عشق در سرمایه‌داری - ناقص، منحرف و محدود - برای طبقه‌ی بورژوا بسیار سودآور است. در نتیجه، نوع عشقی که کولونتای توصیف می‌کند تنها پس از یک انقلاب سوسیالیستی که دولت سرمایه‌داری را نابود کند، قابل تحقق است. عشق رفیقانه فقط

<sup>۱۳</sup> ultrasocial mammals

در کمونیسم هژمونیک خواهد شد؛ وقتی که خانواده به شکل امروزی آن به یک خاطره‌ی دور بدل گردد و شرایط مادی برای شروع و پایان رابطه‌ها، تجربه‌ی پریشانی، دل شکستگی و عمیقاً عاشق دوستان شدن و همه چیز در این میانه مهیا شود. در اتحاد جماهیر شوروی، تلاش برای ایجاد نوع جدیدی از جامعه به دلیل کمبود شرایط مادی کمونیسم و دیوان‌سالاری استالینیستی که سعی در تحمیل خانواده‌ی سنتی داشت، ناکام ماند. این بدان معنا نیست که ما نباید برای نوع جامعه‌ای که «اروس بی‌بال»<sup>۱۴</sup> در آن بال می‌گیرد بجنگیم.